



میسسن کری

عادات و آداب روزانہ بزرگان

ترجمہ حسن کامشاد





فرهنگ جاوید

۲۵۰۰۰ تومان



اندیشمندان بزرگ چگونه روزگار می‌گذرانند، از چه چیزهایی الهام می‌گیرند و چگونه آثار خود را خلق می‌کنند. آنتونی ترالپ هر بامداد پیش از آن‌که به محل کارش برود سه‌هزار کلمه می‌نوشت. جرج گرشوین با پیژامه و هوله پالتویی پشت پیانو می‌نشست و آهنگ می‌ساخت. فروید روزی شانزده ساعت کار می‌کرد، ولی گرترود استاین هیچ‌گاه نتوانست بیش از سی دقیقه قلمی کند. کتاب حاضر روایتی نفوذناپذیر از استعداد شگرف نوابی است که به یک جهش از مرزهای روزمرگی گذر کرده، بر قلّه آفرینندگی می‌نشیند. مؤلف از مارکس تا موراگامی، از بتهوون تا آدن، آداب روزانه و برنامه کار بیش از صدوپنجاه تن از بزرگ‌ترین فیلسوفان، نویسندگان، هنرمندان و آهنگ‌سازان جهان را بررسی می‌کند.

عادات و آداب روزانه بزرگان

SCHEME.

	Hours.	
MORNING. The Question. What good shall I do this day?	5	Rise, wash, and address <i>Powerful Goodness!</i> Con- trive day's business, and take the resolution of the day; prosecute the present study, and breakfast.
	6	
	7	
NOON.	8	Work.
	9	
	10	
	11	
	12	
AFTERNOON.	1	Read, or look over my accounts, and dine.
	2	
	3	
	4	
	5	
EVENING. The Question. What good have I done to-day?	6	Put things in their places. Supper. Music or diversion, or conversa- tion. Examination of the day.
	7	
	8	
	9	
	10	
NIGHT.	11	Sleep.
	12	
	1	
	2	
	3	
	4	

برنامه مطلوب روزانه بنجمن فرنکلین، برگرفته از زندگی نامه خودنوشت او
(رجوع کنید به ص. ۴۰)

مِيسِن كِرِي

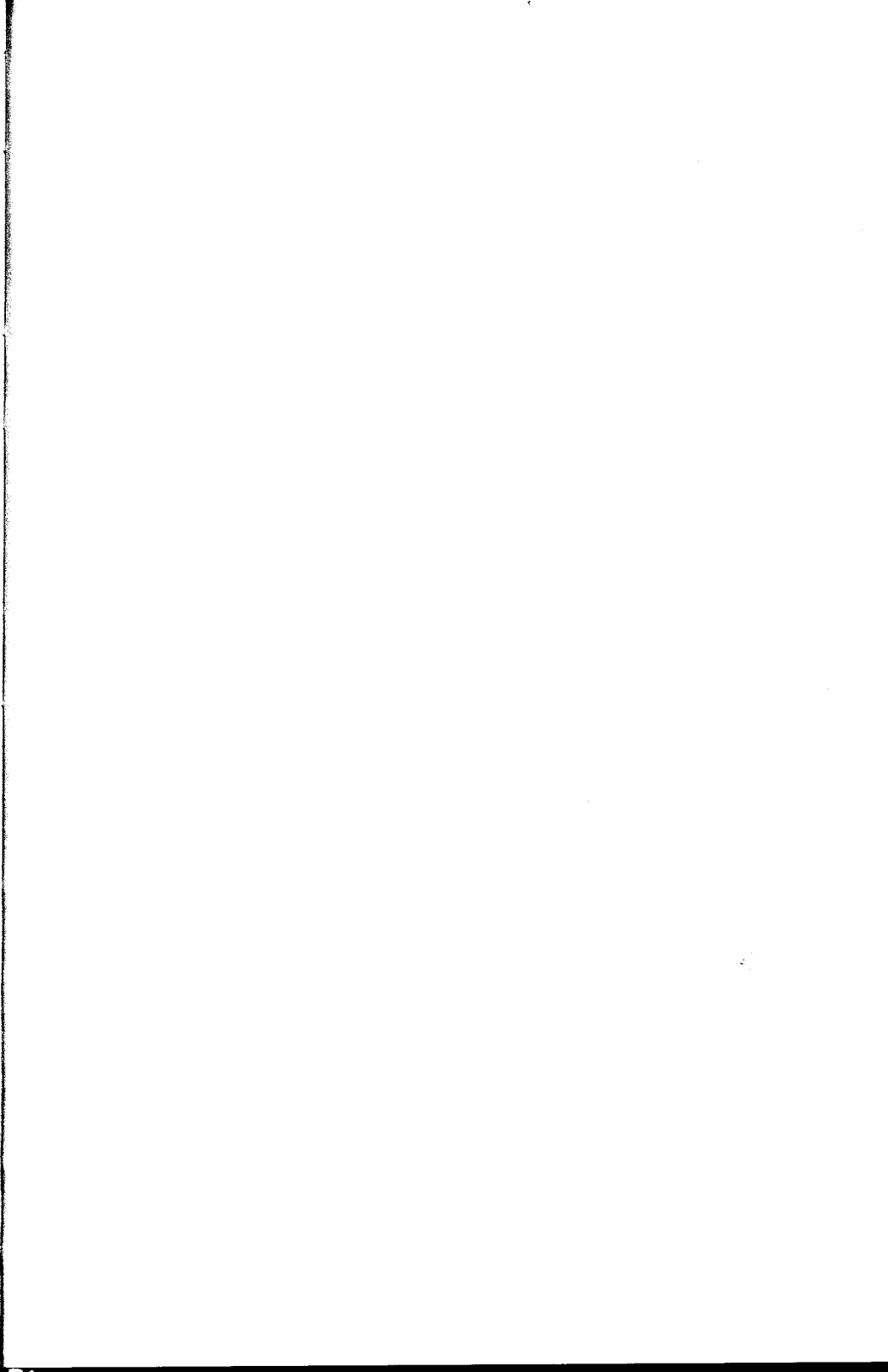
عادات و آداب روزانه بزرگان

چنين كنند بزرگان، چو كرد بايد كرد

ترجمه حسن كامشاد



فرهنگ جاويد





میں نے اپنے
میں نے اپنے

میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے

میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے

میسن کری



فرهنگ جاوید

دفتر مرکزی: تهران، میدان امام حسین، خیابان صفای شرقی، کوچه شهید احمد جاوید

شماره ۱۷، طبقه سوم صندوق پستی ۵۴۳۱-۱۴۱۵۵

تلفن: ۳۳۳۱۵۰۳۸ www.Farhang-e-Javid.com

Mason Currey

Daily Rituals: How Great Minds Make Time, Find Inspiration, and Get to Work

Picador, 2013

عادات و آداب روزانه بزرگان: چنین کنند بزرگان، چو کرد باید کرد

میسس کری ترجمه حسن کامشاد ویراسته مسعود قاسمیان

مجموعه فرهنگ و علوم انسانی دبیر مجموعه: علیرضا جاوید

مدیر هنری، طراح جلد: محمد باقر جاوید صفحه آرا: احمد جاوید

ناشر: انتشارات فرهنگ جاوید لیتوگرافی: ایده پردازان نسیم

چاپ متن: جباری چاپ جلد: تنها صحافی: رئوف

چاپ اول: ۱۳۹۴ تعداد: ۱۰۰۰ نسخه قیمت: ۲۵،۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات فرهنگ جاوید محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

Currey, Mason. کری، میسس.

عادات و آداب روزانه بزرگان، میسس کری، ترجمه حسن کامشاد، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۴.

۳۵۸ ص. (مجموعه فرهنگ و علوم انسانی)

ISBN: 978-600-6182-62-9

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۸۲-۶۲-۹

Daily Rituals

عنوان اصلی:

۱. اخلاق کار ۲. اخلاق ۳. خلاقیت هنری، کامشاد، حسن، ۱۳۰۴، مترجم.

۱۵۳/۳۵ - ۳۷۰۳۳۰۴

BF ۴۰۸/ک ۱۶ع۲ ۱۳۹۳

برای
ریکا

فهرست

مقدمه ۱۵

۴۴	فردریک شوپن	۲۳	و. ه. آدن
۴۶	گوستاو فلوبر	۲۴	فرانسیس بیکن
۴۹	توماس مان	۲۶	سیمون دو بووار
۵۰	کارل مارکس	۲۸	تامس وولف
۵۲	زیکمونت فروید	۲۹	پتریشیا های اسمیت
۵۳	کارل یونگ	۳۱	فدریکو فلینی
۵۵	گوستاو مالر	۳۲	اینگمار برگمان
۵۸	ریشارت اشتراوس	۳۳	مُرتن فلدمن
۵۹	آنری ماتیس	۳۵	ولفگانگ آمادئوس موتسارت
۶۰	خوان میرو	۳۶	لودویک فُن بتهوون
۶۲	گرترود استاین	۳۷	سورن کیرکه گُز
۶۴	ارنست همینگوی	۳۸	ولتر
۶۵	هنری میلر	۳۹	بنجمین فرنکلین
۶۶	ف. اسکات فیتس جرالډ	۴۱	آنتنی ترالپ
۶۷	ویلیام فاکنر	۴۳	چین آستین

۱۰۱	پابلو پیکاسو	۶۸	آرثر میلر
۱۰۳	ژان-پل سارتر	۶۹	بنجمین بریتن
۱۰۴	تی. اس. الیوت	۷۰	آن بیتتی
۱۰۵	دمیتری شوستاکوویچ	۷۰	گونتر گراس
۱۰۷	هنری گرین	۷۱	تام استاپارد
۱۰۹	آگاتا کریستی	۷۱	هاروکی موراکامی
۱۱۰	سامرست موام	۷۲	تونی مُریسن
۱۱۱	گراهام گرین	۷۴	جوئیس کِرل اوتس
۱۱۱	جوزف کُرزل	۷۴	چاک کلوس
۱۱۳	سیلویا پلث	۷۵	فرنسین پروز
۱۱۴	جان چیور	۷۶	جان آدمز
۱۱۷	لوتیس آرمسترانگ	۷۷	استیورایش
۱۱۸	و. ب. بیتس	۷۸	نیکلسن بیکر
۱۱۹	والیس استیونز	۸۰	ب. ف. اسکینر
۱۲۰	کینزلی ایامیس	۸۲	مارگرت مید
۱۲۲	مارتین ایامیس	۸۲	جانثان ادواردز
۱۲۲	اومبرتو اکو	۸۳	سمیوئل جانسن
۱۲۳	وودی آلن	۸۴	جیمز باژول
۱۲۵	دیوید لینچ	۸۶	ایمانوئل کانت
۱۲۵	مایا آنجلو	۸۹	ویلیام جیمز
۱۲۷	جرج بلنچین	۹۰	هنری جیمز
۱۲۸	آل هیرشفلد	۹۱	فرانتس کافکا
۱۳۰	ترومن کپوتی	۹۳	جیمز جوئیس
۱۳۰	ریچرد رایت	۹۵	مارسل پروست
۱۳۲	ه. ل. منکن	۹۷	سمیوئل بکت
۱۳۲	فیلیپ لارکین	۹۹	ایگور استراوینسکی
۱۳۳	فرنک لوید رایت	۱۰۰	اریک ساتی

۱۶۷	لف تالستوی	۱۳۴	لوئیس ا. کان
۱۶۸	پیوتر ایلیچ چایکوفسکی	۱۳۵	جرج گریشوین
	مارک توین ۱۷۰	۱۳۵	جوزف هلر
	آلیگزندر گِرم بل ۱۷۱	۱۳۷	جیمز دیکی
	ونسان ون گوگ ۱۷۲	۱۳۸	نیکلا تسلا
	ن. ک. وایت ۱۷۳	۱۳۹	گِلن گولد
	جُرجیا اُکیف ۱۷۴	۱۴۲	لوئیز بورژوا
۱۷۵	سرگی راخمانینف	۱۴۲	چستر هایمز
	ولادیمیر نابوکاف ۱۷۵	۱۴۳	فلنری اُکانر
	بالتوس ۱۷۷	۱۴۴	ویلیام استاین
	لو کربوزیه ۱۷۹	۱۴۵	فیلیپ راث
	باگمینستر فولر ۱۸۰	۱۴۶	پ. گ. وودهاوس
	پال اردوش ۱۸۲	۱۴۸	ادیث سیتول
	آندی وار هول ۱۸۳	۱۴۹	تامس هایز
	ادوارد اُبی ۱۸۶	۱۵۰	جان میلتن
	و. س. پریچت ۱۸۷	۱۵۰	ژنه دکارت
	ادمند ویلسن ۱۸۸	۱۵۱	یوهان ولفگانگ فُن گوته
	جان آپدایک ۱۸۹	۱۵۲	فریدریش شیلر
	آلبرت آینستاین ۱۹۰	۱۵۳	فرانتس شوبرت
	ل. فرنک باوم ۱۹۱	۱۵۴	فرانتس لیست
	کُنوت هامسن ۱۹۲	۱۵۵	ژرژ ساند
	ویلا کُتار ۱۹۲	۱۵۶	اونوره دو بالزاک
	آین رُند ۱۹۳	۱۵۷	ویکتور هوگو
	جرج اُرول ۱۹۵	۱۵۹	چارلز دیکنز
	جیمز ت. فِول ۱۹۵	۱۶۰	چارلز داروین
	جکسن پالک ۱۹۷	۱۶۴	هرمن ملویل
	کارسن مکالرز ۱۹۸	۱۶۵	نِئنیل هُثورن

۲۱۱	مارینا آبراموویچ	۱۹۹	ویلم د کونینگ
۲۱۲	توایتله نارپ	۲۰۰	جین استفرد
۲۱۴	استیون کینگ	۲۰۱	دانلد بارتلمی
۲۱۵	مریلین رابینسن	۲۰۳	آلیس منرو
	سُل بلو ۲۱۵	۲۰۳	یژی کوشینسکی
۲۱۶	گرهارت ریشتر	۲۰۴	آیزک آزماف
۲۱۷	جانتن فرزین	۲۰۵	آلیور سکس
۲۱۸	مائرا کالمن	۲۰۷	آن رایس
۲۱۹	ژرژ سیمنون	۲۰۸	چارلز شولتس
۲۲۱	استیون جی گولد	۲۰۹	ویلیام گس
۲۲۲	برنارد مِلْمُد	۲۱۰	دیوید فاستروالیس

۲۲۵ سپاس‌گزاری

۲۲۷ یادداشت‌ها

۲۴۷ سپاس‌گزاری برای حق استفاده از منابع

۲۴۹ منبع تصاویر/حق استفاده از آن‌ها

۲۵۱ نمایه

مقدمه

نزدیک به یک سال ونیم بامداد هر روز غیر تعطیل هفته، ساعت پنج ونیم از خواب بیدار می شدم، دندان هایم را مسواک می زدم، فنجان قهوه درست می کردم و می نشستم به نوشتن این که همین کارها را برخی از بزرگ ترین مغزهای چهارصد سال گذشته چگونه انجام می داده اند؛ به این معنی که برای پیشبرد هر چه بیش تر کار خود، هر روز چطور وقت می گذرانیده اند، چطور برنامه روزانه شان را می ریخته اند تا حداکثر باروری و خلاقیت را پیدا کنند. با نگارش جزییات مسلّم و پیش پا افتاده زندگی روزمره این اشخاص — کی می خوابیدند، کی می خوردند، کی کار می کردند، و کی دلنگران می شدند — امیدوارم گوشه تازه ای از شخصیت و زندگی حرفه ای شان را روشن کنم و تصویر کلی دلنشینی ترسیم نمایم که نشان دهد هنروان تا چه اندازه بنده عادات خودند. ژان آنتلم بریا-ساوارین، خوراک شناس فرانسوی، زمانی نوشت: «بگو چه می خوری تا بگویم چطور آدمی هستی.» من هم می گویم، بگو چه وقت غذا می خوری، و بعد از غذا یک چرت می خوابی یا نه.

باری، این کتاب به حواشی می پردازد نه به مقتضیات فعالیت خلاقه، و نه به ثمره آن، سروکار آن بیش تر با روند کار آفرینش است تا با مفهوم و معنا؛ و

درضمن، ناگزیر، شخصی است. (جان چیور می‌گفت: «نمی‌شود حتی نامه‌ای تجاری ماشین کرد و چیزی از خویشتن خویشتن بروز نداد.» آیا فکر نمی‌کنید که درست می‌گفت؟) دلمشغولی اصلی من در کتاب حاضر چیزهایی است که در زندگی خودم با آن‌ها مشکل دارم: چگونه می‌توان کار خلاق ارزشمند انجام داد و، درعین حال، امرار معاش کرد؟ بهتر نیست هم خود را یکسره صرف یک کار بکنیم یا بخش کوچکی از روز را به آن اختصاص بدهیم؟ مضافاً، اگر فرصت کافی برای انجام دادن همه طرح موردنظر نباشد، آیا باید همه چیز را (خواب را، درآمد را، خانه مرتب را) رها کرد یا آن‌که باید یاد گرفت چطور برنامه‌های خود را کوتاه‌تر کنیم، و در زمان کم‌تر کار بیش‌تر انجام دهیم — نصیحت پدرم به من همیشه این بود که «نه سخت‌تر که زیرکانه‌تر کار کن.» مخلص کلام، آیا آسایش و آفرینش با هم تجانس دارند یا قضیه برعکس است: یعنی لازمه کار خلاق مداوم میزانی آسایش روزانه است؟

من ادعا ندارم که پاسخ این پرسش‌ها را در صفحات بعد داده‌ام — چه بسا که بعضی از آن‌ها اصلاً جواب ندارند، یا با مماشات نااستوار و شخصی افراد به‌دست بیایند. باری، من کوشیده‌ام نمونه‌هایی به‌دست بدهم که چگونه اشخاص تیزهوش و موفق گوناگون بسیاری از این چالش‌ها را از سرگذرانده‌اند. می‌خواهم نشان دهم چگونه افکار درخشان خلاقانه خرد خرد کنار هم جمع می‌شوند، و حواشی کارنویسنده چگونه در نفس کار او اثر می‌گذارند، و برعکس. عنوان کتاب عادات و آداب روزانه بزرگان است ولی کانون توجه من در نوشتن آن در حقیقت روال کار روزمره افراد بود. روزمرگی نشان از معمولی بودن و حتی بی‌فکری دارد. به‌روزمرگی افتادن، همان مکانیکی کارکردن است. کار اگر دست اهلش بیفتد، برای بهره‌گیری از یک سلسله‌امکانات محدود، مانند زمان (که از همه محدودتر است) و نیز اراده، انضباط، و خوش‌بینی، به نوعی ابزار دقیق و مناسب درمی‌آید. برنامه روزانه مستمر و منظم زمینه‌ساز بستری مناسب برای قوای فکری می‌شود و کمک می‌کند به دام تفتن نیفتد. این یکی از موضوع‌های محبوب ویلیام جیمز بود. به‌نظر او انسان می‌خواهد بخشی از زندگی‌اش در مسیر عادات قرار بگیرد، می‌گفت با کسب عادت‌های خوب

می‌توانیم «مغز را آزاد سازیم تا به سوی حوزه‌های واقعاً درخور توجه عمل پیش برود.» اتفاقاً برعکس، جیمز خودش یکی از آدم‌هایی بود که مدام کارهایش را پشت گوش می‌انداخت و هیچ‌گاه پای بند برنامه مرتبی نبود (رجوع کنید به ص. ۸۹).

دست برقصا، در مورد خود من همین پشت‌گوش‌اندازی‌های متعدد بودند که حکمتی درشان بود: نگارش این کتاب. بعد از ظهر یکی از یکشنبه‌های ژوئیه ۲۰۰۷، در دفتر گردآلود مجله معماری کوچکی که در آن کار می‌کردم، تنها نشسته بودم، می‌خواستم داستانی را بنویسم که بنا بود فردای آن روز چاپ بشود. ولی به‌جای این‌که بگذارم پشت کار و قال قضیه را بکنم، داشتم روزنامه نیویورک تایمز را آنلاین می‌خواندم، اتفاقم را باوسواس زفت‌ورفت می‌کردم، مدام در آشپزخانه نقلی قهوه نسپرسو درست می‌کردم، خلاصه روز را تلف می‌کردم. و این گرفتاری هرروزه بود. من «مرد روز» م، صبح‌های زود حواسم نسبتاً جمع است ولی بعد از ناهار چُلمن می‌شوم. آن روز بعد از ظهر، درآمدن از آن وضع و حال و این هوس اغلب بیموقع (کی می‌خواهد هرروز ساعت پنج‌ونیم صبح از خواب بلند شود؟)، رفتم سراغ اینترنت و پی‌جویی برنامه کار دیگر نویسندگان. کار آسانی بود و بسیار دل‌پذیر. وبلاگ دیلی روتینز را همان روز بعد از ظهر راه انداختم (مطلب برای مجله در آخرین دقایق صبح‌گاه روز بعد شتاب‌زده نوشته شد)، و حالا این شما و این هم کتاب.

کار وبلاگ یک کار معمولی بود؛ هرچا در زندگی‌نامه‌ها، در حسب‌حال‌ها، در پرونده چهره‌های مجلات، آگهی‌های ترحیم روزنامه‌ها و جز این‌ها به برنامه روزمره اشخاص برمی‌خوردم آن‌ها را در پُست وبلاگم می‌گذاشتم. برای کتاب مجموعه‌ای بسیار وسیع‌تر و تحقیق‌شده‌تر گرد آوردم، ولی کوشیدم ایجاز و تنوع چشم‌گیر محتوای اصلی را حفظ کنم. در نقل قول از نامه‌ها، روزانه‌نویسی‌ها و مصاحبه‌ها سعی کرده‌ام شخصیت‌ها، تا حد امکان، به لحن و زبان خودشان سخن بگویند. در موارد دیگر، خلاصه‌ای از کارهای روزمره آن‌ها را از منابع دست دوم سرهم کرده‌ام. وانگهی، هر وقت نویسنده دیگری عصاره‌غزی از عادات روزمره شخصیت مورد نظرش به دست داده است، به‌جای آن‌که

گفته او را از قلم خودم بنویسم به تفصیل به نقل قول او پرداخته‌ام. در این جا باید خاطر نشان سازم که این کتاب بدون پژوهش‌ها و نوشته‌های صدها زندگی‌نامه‌نویس، روزنامه‌نگار و پژوهشگر که از آثارشان بهره گرفته‌ام امکان پذیر نمی‌بود. نام تمام منابع مورد استفاده و استناد خود را در انتهای کتاب و بخش یادداشت‌ها آورده‌ام که امید است برای خوانندگان مطالب خواندنی مفیدی فراهم کند.

در تدوین این مدخل‌ها، فرازی از نوشتار ۱۹۴۱ و س. پریچت را مد نظر داشتم. پریچت در توصیف پشتکار شگرف ادوارد گین، مورخ بزرگ انگلیسی، می‌نویسد - گین حتی در دوره خدمت سربازی وقت پیدا می‌کرد به کار علمی ادامه دهد، هنگام راه‌پیمایی نظامی هوراس را با خود می‌برد و در چادرش درباره معتقدات مشرکان و مسیحیان می‌خواند. پریچت می‌نویسد، «آدم‌های بزرگ، دیر یا زود، همه شبیه هم از آب درمی‌آیند. هیچ‌گاه دست از کار نمی‌کشند. دقیقه‌ای را از دست نمی‌دهند. بسیار ملامت‌بار است.»

کدام نویسنده یا هنرمند جوای نام است که این احساس را گاه‌گاه دقیقاً تجربه نکرده باشد؟ مذاقه در دستاوردهای بزرگان گذشته هم، الهام‌بخش است و هم کاملاً دلسردکننده، ولی پریچت هم، البته، اشتباه می‌کند. در مقابل هر گین پُرکار و خوش‌براحوال که بی‌وقفه کار می‌کرد و ظاهراً همچون ما موجودات ضعیف فناپذیر گرفتار تردید و دودلی و بحران‌های اعتماد به نفس نبود، یک ویلیام جیمز یا فرانسیس کافکا داریم، مغزهای درخشانی که وقت تلف می‌کردند، بیهوده منتظر الهام می‌نشستند، از انسداد دردناک فکر و لحظات بی‌حاصلی رنج می‌بردند، و از شک و ناامنی عذاب می‌کشیدند. در واقع، اکثر چهره‌های این کتاب حالت بینابینی دارند - پای‌بند کار روزانه خودند، ولی از پیشرفت کار هرگز صد درصد مطمئن نیستند، و پیوسته نگران آن روزی‌اند که کار پیش نرود. ولی آن‌ها همه برای انجام دادن کار وقت صرف می‌کردند. منتها برای این منظور، زندگی خود را به شکل‌های بسیار گوناگون سامان می‌دادند. این کتاب درباره آن گونه‌گونی‌هاست. و امیدوارم در نظر خوانندگان بیش‌تر تشویق‌آمیز باشد تا ملال‌آور. هنگام نگارش کتاب غالباً به فکر چند خطی

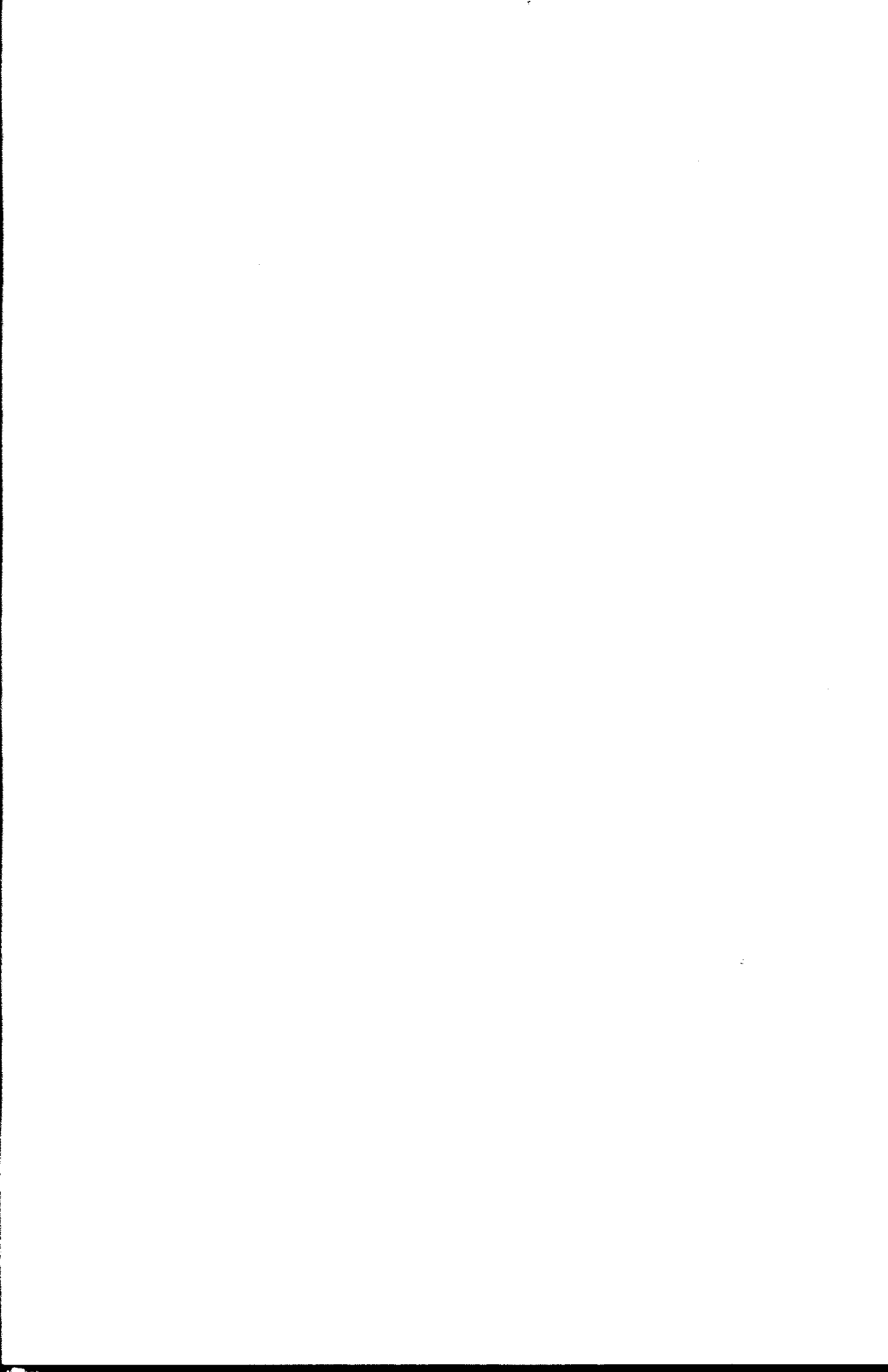
می‌افتادم که کافکا در ۱۹۱۲ در نامه‌ای به محبوبه‌اش، فلیس باوئر، نوشته بود. از وضعیت درهم‌برهم زندگی خود و کار خفه‌کننده روزانه‌اش به‌تنگ آمده است، و به شکوه می‌گوید: «وقت کم است. توان من محدود است، اداره وحشت‌ناک است، آپارتمان پُرسروصدا است، و اگر زندگی بی‌دغدغه دل‌بخواه امکان‌پذیر نیست در آن صورت باید کوشید راه خود را با تدبیرهای زیرکانه باز کرد.» بی‌نوا کافکا! اما از طرف دیگر چه کسی در میان ما انتظار دارد زندگی بی‌دغدغه دل‌بخواه داشته باشد؟ زندگی برای بیش‌تر ما، بیش‌تر اوقات شاق است، و تدبیرهای زیرکانه کافکا نه آخرین درمان که گونه‌ای آرمان است، این گوی و این میدان!



◉◉◉◉

عادات و آداب روزانه بزرگان





و. ه. اُدن (۱۹۰۷-۱۹۷۳)

اُدن در ۱۹۵۸ نوشت: «برنامه روزانه، برای افراد هوشمند، نشانه همت بلند است.» اگر این حرف درست باشد، اُدن یکی از بلندهمت‌ترین افراد نسل خود بود. شاعر و سواس وقت‌شناسی داشت، و همه عمر طبق جدول زمانی دقیقی زیست. یکی از میهمانان منزل او یکبار گفته بود: «اُدن دم‌به‌دم به ساعتش نگاه می‌کند.» خوردن، آشامیدن، نوشتن، خرید کردن، حل کردن جدول کلمات، حتی آمدن پُست‌چی — همه دقیقه‌به‌دقیقه مشخص و جزو برنامه است. زندگی کردن به این دقت نظامی، به‌باور اُدن، لازمه خلاقیت او بود، قریحه شاعری را رام و دست‌آموز برنامه‌ریزی خود می‌کرد. می‌گفت: «آدم صبور امروزی می‌داند که مطمئن‌ترین راه انضباطِ شهوت، انضباطِ وقت است، یعنی تصمیم‌گیری که می‌خواهی یا می‌باید در طول روز چه بکنی، آن‌گاه هرروز همواره در همان دقیقه آن کار را بکن، آن‌وقت شهوت دست از سرت برمی‌دارد.»

اُدن اندکی پس از شش صبح از خواب برمی‌خاست، برای خود قهوه درست می‌کرد، و بی‌دزنگ می‌نشست سر کار، شاید هم ابتدا اندکی از جدول کلمات را حل می‌کرد. بین ساعت ۷ و ۱۱:۳۰ بامداد مغزش در نهایت‌گیری بود، و کم‌تر اتفاق می‌افتاد که از این ساعات بهره‌نگیرد. (او شب‌زنده‌داران را

تحقیر می‌کرد: «فقط 'هیترهای این جهان' شب کار می‌کنند، هیچ هنرمند صادقی این کار را نمی‌کند.» اُدن معمولاً بعد از ناهار تا دیروقت بعد از ظهر هم به کار ادامه می‌داد. مراسم شرب و نوش درست رأس ساعت ۶:۳۰، احياناً با میهمانانش، شروع می‌شد. و بعد شام و نوشانوش و اختلاط بیش تر و بیش تر. اُدن نسبتاً زود به بستر خواب می‌رفت، هیچ‌گاه دیرتر از ۱۱ شب نمی‌شد. پا به سن که گذاشت ساعت خوابش نزدیک به ۹:۳۰ شب بود.

شاعر برای حفظ نیرو و تمرکز حواس از آمفتامین استفاده می‌کرد، و هرروز صبح مقداری بنزدیرین می‌خورد، مانند بسیاری که هرروز مولتی ویتامین می‌خورند. شب هنگام، سکونال یا داروی آرام‌بخش دیگری مصرف می‌کرد تا به خواب برود. این رویه را — که خودش "زندگی شیمیایی" می‌نامید — بیست سال ادامه داد، تا آن‌که سرانجام اثر این قرص‌ها از بین رفت. اُدن آمفتامین‌ها را — در کنار الکل و قهوه و توتون — یکی از «وسایل کمکی آشپزخانه ذهن» می‌شمرد — درضمن خوب می‌دانست که «این تدابیر بسیار کم‌دوام‌اند و به آشپز چنین آشپزخانه‌ای صدمه می‌زنند و خود پیوسته کم‌اثر می‌شوند.»

فرانسیس بیکن (۱۹۰۹-۱۹۹۲)

از دید ناظر خارجی، بیکن به ظاهر در بی‌نظمی می‌بالید و از آن بهره می‌برد. آتلیه‌های او فضایی بسیار آشفته بود: دیوارها آغشته به رنگ و زمین تا زانو تلی از کتاب و قلم‌مو و کاغذ و اثاث شکسته و باقی خرت و پرت‌ها (خودش می‌گفت تزیینات داخلی دل‌نوازتر خلاقیت او را از بین می‌برد)، و هنگامی که مشغول نقاشی نبود، زندگی او غرق در لذت‌گرایی افراطی بود. هرروز چندین وعده غذای سنگین می‌خورد، مقادیر زیادی نوشابه الکلی می‌نوشید، مواد مخدر هرچه در دسترس داشت مصرف می‌کرد، تا دیروقت شب معمولاً بیرون از منزل می‌ماند و بیش از هر کس از هم‌نسلان خود عیش و نوش می‌کرد.



آتلیه لندن فرانسیس بیکن، ۱۹۷۱

و با این وصف، همان طور که مایکل پیپیت زندگی نامه نویسنده گفته، بیکن «اساساً بنده عادت بود» و در دوره کار حرفه‌ای اش برنامه روزانه زندگی او اندکی تغییر یافت. نقاشی همیشه مقدم بود. بیکن با آن که شب‌زنده‌دار بود همواره سپیده دم بیدار می‌شد. چند ساعت کار می‌کرد، و معمولاً حوالی ظهر دست از کار می‌کشید. آن‌گاه تمام بعد از ظهر و عصر را برای عیش و نوش پیش‌رو داشت، و انگهی بیکن آدمی نبود که بیکار بنشیند. رفیقی پیش او به آتلیه می‌آمد و همپاله می‌شدند، یا به اتفاق راه می‌افتادند و روانه این یا آن بار می‌شدند. آن وقت ناهار مفصلی در رستوران صرف می‌کردند و بعد نوبت به کلوب‌های خصوصی ریزودرشت می‌رسید. غروب باز غذایی در بهمان رستوران رفتن از این نایت کلاب به آن نایت کلاب، و شاید هم سرزدن به فلان کازینو، و اغلب دم‌دم‌های صبح، غذایی دیگر در کافه.

بیکن در پایان این شب‌های دراز، معمولاً از رفقایش که تلوتلو می‌خوردند به اصرار می‌خواست آخرین جرعه را در خانه او بخورند—گویا قصدش از این کار آن بود تا سروکله‌زدن‌های شبانه‌اش با خواب را به تأخیر بیندازد. بیکن برای خوابیدن به قرص خواب معتاد شده بود، و پیش از رفتن به بستر برای آرامش اعصاب کتاب‌های کلاسیک آشپزی می‌خواند و چندباره خوانی می‌کرد. شب‌ها فقط چند ساعت می‌خوابید. با این‌همه، بنیه این نقاش هنرمند بی‌اندازه نیرومند و استوار بود. تنها ورزش او قدم‌زدن در جلو بوم نقاشی بود، و وقتی می‌خواست رژیم بگیرد مقدار زیادی قرص سیر می‌خورد و از زرده تخم مرغ و دسر و قهوه پرهیز می‌کرد—اما در عین حال کماکان پنج-شش بطر شراب می‌نوشید و هرروز چند وعده در رستوران غذای مفصل می‌خورد. سوخت‌وساز بدن او از پس این پُرخوری‌ها بدون آن‌که از هوش و حواسش کم یا به دور کمرش اضافه کند، علی‌الظاهر برمی‌آمد (دست‌کم، تا اواخر عمر، تا آن‌که سرانجام می‌خواری او را از پا انداخت). بیکن حتی خماری گاه‌گاهی پس از مستی را نوعی موهبت می‌دانست. می‌گفت: «اغلب دوست دارم در حال خماری نقاشی کنم، چون مغزم از انرژی به‌جنب و جوش می‌افتد و می‌توانم خوب فکر کنم.»

سیمون دو بووار (۱۹۰۸-۱۹۸۶)

بووار در ۱۹۶۵ به نشریه پاریس ریویو گفت: «من همیشه در کاز عجول هستم، با این‌که از شروع کردن روز معمولاً بیزارم. اول جای می‌خورم و حدود ساعت ۱۰ دست‌به‌کار می‌شوم و تا یک بعدازظهر کار می‌کنم. بعد دوستانم را می‌بینم و ساعت ۵ دوباره سرگرم کار می‌شوم و ادامه می‌دهم تا ساعت ۹. بعدازظهرها پی‌گیری رشته کار برایم سخت نیست.» بووار، در حقیقت، برای کار کردن به ندرت مشکل داشت، اگر هم مشکلی بود عکس این قضیه بود، وقتی دو-سه ماه به مرخصی سالانه می‌رفت، پس از چند هفته دوری از کار بی‌تاب می‌شد و احساس ناراحتی می‌کرد.



سیمون دو بووار در آپارتمانش، پاریس، ۱۹۷۶

با آن که کار برای بووار بیش از هر چیز اهمیت داشت، برنامه روزانه او بر محور رابطه اش با ژان-پل سارتر می‌گشت، رابطه‌ای که از ۱۹۲۹ تا زمان مرگ سارتر در ۱۹۸۰ دوام یافت. (رابطه این دو پیوندی روشنفکرانه بود همراه با یک جور عنصر جنسی ناخوشایند، براساس قراری که سارتر در ابتدای امر پیشنهاد کرده بود: هر دو طرف می‌توانستند عشاق دیگری داشته باشند، اما نمی‌بایست هیچ چیز را از یکدیگر مخفی می‌کردند.) بووار معمولاً صبح‌ها خودش تنها کار می‌کرد، بعد برای ناهار پیش سارتر می‌رفت، بعد از ظهرها در آپارتمان سارتر در سکوت با هم کار می‌کردند. شب‌ها، در هر رویداد سیاسی یا اجتماعی که در برنامه سارتر بود حضور می‌یافتند، در غیر آن صورت به سینما می‌رفتند یا در آپارتمان بووار اسکاج می‌خوردند و به رادیو گوش می‌دادند.

کلود لائرمان فیلم‌ساز، که از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۹ معشوق بووار بود، قزار و مدار